

دلالت تقدیم و تأخیر در سیاق نفی و اثبات از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی

محمدهادی مرادی

دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبایی

فاطمه کاظمی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبایی

(از ص ۹۱ تا ۱۰۹)

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۴/۰۷، تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۲۴

چکیده

در مقاله حاضر، دلالت تقدیم و تأخیر در ساختار جمله‌های مثبت و منفی از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی بررسی شده است. تقدیم و تأخیر، موضوعی بلاغی و یکی از مباحث اصلی دستور زایا-گشتاری است. جرجانی اعتقاد دارد که ترتیب کلمات در ترکیب، براساس معنا صورت می‌گیرد و بر این نکته تأکید می‌کند که اگر ترتیب کلمات در جمله براساس معنا نبود، تقدیم و تأخیر هیچ ارزش دلالتی و معنایی نداشت. وی با ژرف‌نگری، اغراض نحوی و بلاغی و معنایی تقدیم و تأخیر را اثبات می‌کند و با آوردن شواهد و مثال‌های فراوان، تلاش می‌کند دیدگاه خود را در باب تقدیم و تأخیر تشریح کند، و به معنا در ساخت جمله، توجه ورزد. این پژوهش، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، به این نتیجه می‌رسد که بسیاری از آرا و دیدگاه‌های جرجانی، ارتباط تنگاتنگی با جدیدترین نظریات زبانی دارد. عبدالقاهر نیز به ساختار کلام، مبانی دستور زایا-گشتاری، وحدت بین لفظ و معنا (مباحث فرمالیستی)، بافت زبانی و غیرزبانی و... اهتمام ورزیده و معتقد است در فرایند فهم متن، باید به همه این عناصر توجه کرد.

واژه‌های کلیدی: عبدالقاهر جرجانی، تقدیم و تأخیر، دلالت، معنی، سیاق، دستور زایا-گشتاری.

۱. مقدمه

مباحث بلاغی عبدالقاهر جرجانی در کتاب *دلایل الإعجاز*، از دیدگاه معناشناسی و سبک‌شناسی حائز اهمیت است. جرجانی اهتمام ویژه‌ای به نحو و معانی نحو دارد و بر تأثیر معانی نحوی در نظم کلام و در معنا تأکید می‌کند. علاوه بر این، جرجانی به ساختار کلام توجه خاصی دارد.

دیدگاه‌های وی در زمینه ساختار، زمینه پیوند جرجانی با ساختارگرایی را فراهم آورده است. همان‌طور که می‌دانیم مطالعه ساختار نظام زبان به طور مستقل صورت می‌گیرد؛ یعنی مطالعه‌ای که جدا از گذشته، از عالم بیرونی و از بافت اجتماعی صورت می‌گیرد. پیوند بین کلمات، ساخت زبان را تشکیل می‌دهد و ساخت است که مهم است و استواری هر جزء جمله بر پایه پیوند میان اجزای زبان است (نک: سید قاسم، ۱۳۹۳: ۴۹).

جرجانی ساختار زبان را بررسی می‌کند؛ به بافت زبانی و غیرزبانی نیز توجه دارد. اینکه یک عنصر زبانی در چهارچوب چه متنی قرار گرفته و جملات پیش و پس آن عنصر، در داخل متن، چه تأثیری در تبلور صوری و کارکردی و معنایی آن دارد، از مباحثی است که جرجانی در *دلایل الإعجاز* بدان پرداخته است. با این حال، جرجانی پا را فراتر از ساخت‌گرایی نهاده است؛ او ساخت زبان را نه به شکل فروبسته در متن، بلکه در ارتباط با نویسنده و خواننده و بافت متن بررسی می‌کند و این مرزی است که او را از ساخت‌گرایان جدا می‌سازد. یکی از مباحثی که جرجانی در *دلایل الإعجاز* مطرح کرده، مبحث تقدیم و تأخیر است.

تقدیم و تأخیر، پدیده‌ای سبک‌شناسی و نیز یکی از مباحث اصلی نظریه دستور زایا-گشتاری است. علاوه بر این، تقدیم و تأخیر، موضوعی بلاغی و یکی از موضوعات علم معانی است. علمای قدیم نیز به این پدیده زایا-گشتاری توجه کرده‌اند و بسیاری از مباحثی را که جرجانی در کتابش مطرح کرده است، بیان کرده‌اند، اما فرق زیادی بین بررسی جرجانی در باب تقدیم و تأخیر و بررسی علمای قبل از جرجانی وجود دارد؛ زیرا علمای پیش از جرجانی با دلایل بلاغی و معناشناسی، مبحث تقدیم و تأخیر را مورد بررسی قرار ندادند و فقط به موضوع توجه و اهتمام و احیاناً تنبیه و تأکید اکتفا کردند (نک: دزه‌بی، ۲۰۰۸: ۵۱).

جرجانی (۱۹۸۴: ۱۰۷) به این سخن سیبویه در باب تقدیم و تأخیر اشاره می‌کند که گفته‌است: «بدان که ما کسی از علمای بلاغت را نیافتیم که در باب تقدیم، کلمه‌ای به موضوعی غیر از توجه و اهتمام تکیه کند» (سیبویه، ۱۹۸۳: ۳۴/۱). جرجانی فقط به تکرار مبحث توجه و اهتمام بسنده نکرده، بلکه به اسرار دلالتی و معنایی این تغییر زبانی هم اشاره کرده‌است. رعایت جنبه نحوی یا کاربرد نحوی در متن و پیوند نحو با معنا، ترتیب کلمه در جمله و ارتباط کلمه با کلمات دیگر، وحدت تألیف بین معنا و لفظ، جزو مباحث ارزشمندی است که جرجانی در کتاب *دلالت الإعجاز* مطرح ساخته‌است.

مقاله حاضر به بررسی مباحث معناشناسی جرجانی و دلالت تقدیم و تأخیر در سیاق نفی و اثبات از دیدگاه جرجانی می‌پردازد. به دیگر سخن، این پژوهش در پی آن است که با آوردن شواهد و مثال‌هایی از کتاب *دلالت الإعجاز*، دیدگاه جرجانی را در باب تقدیم و تأخیر بررسی کند و این مسئله را ثابت می‌کند که بسیاری از مباحثی که زبان‌شناسان جدید مطرح کرده‌اند، قرن‌ها پیش جرجانی مطرح کرده‌است. بنابراین، در پژوهش حاضر، ابتدا اطلاعات لازم با مراجعه به منابع مختلف، جمع آمده و با استفاده از روش توصیفی – تحلیلی، دلالت تقدیم و تأخیر از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی تشریح شده‌است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زبان‌شناختی زیادی درباره آرا و دیدگاه‌های جرجانی انجام شده‌است. از جمله این پژوهش‌های معناشناسی، می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد:

- دلخوش جارالله حسین دزه‌یی (۲۰۰۸) در *الثنائیات المتغایرة فی کتاب دلالت الإعجاز لعبدالقاهر الجرجانی* اشاره، و برخی از مباحث جرجانی در کتاب *دلالت الإعجاز* را از دیدگاه معناشناسی بررسی کرده‌است.

- ولید محمد مراد (۱۹۸۳) در کتاب *نظرية النظم و قيمتها العلمية فی الدراسات اللغوية عند عبدالقاهر الجرجانی*، نظریه جرجانی را با مکتب‌های ساخت‌گرا، به‌خصوص ساخت‌گرای سوسوری، مقایسه کرده‌است.

- محمد عباس (۱۹۹۹) در کتاب *الأبعاد الإبداعية فی منهج عبدالقاهر الجرجانی: دراسة مقارنة*، دیدگاه‌های زبان‌شناختی جرجانی را بررسی کرده و آرای جرجانی را با زبان‌شناسانی چون سوسور و چامسکی و لاینز مقایسه کرده‌است.

- سید قاسم و همکاران (۱۳۹۳)، در مقاله «بررسی همانندی‌های نظریات عبدالقاهر جرجانی در کاربردشناسی زبان و نقش‌گرایی هلیدی»، آرای جرجانی را با مکتب کاربردشناسی هلیدی مقایسه کرده‌است.

- عکاشه (۲۰۰۵)، در کتاب *التحليل اللغوي في ضوء علم الدلالة* درباره معنانشناسی در زبان عربی تحقیق کرده و در طی تحقیق، به برخی مباحث معنانشناسی جرجانی اشاره کرده‌است.

با وجود این، هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها به صورت خاص، دلالت تقدیم و تأخیر را از دیدگاه جرجانی بررسی نکرده‌اند.

۲. مباحث معنانشناسی جرجانی

عبدالقاهر در نظریه نظم خود، بسیاری از مباحث معنانشناسی را بررسی کرده و توانسته با حس بلاغی خویش، معنا را بررسی کند. وی معنا را فقط از یک زاویه بررسی نکرد و اعتقاد داشت که دلالت معجمی یک کلمه فقط یک جنبه از دلالت را در بر می‌گیرد. او به چگونگی کاربرد کلمه در جمله و روابط همنشینی و جانشینی، اهتمام ویژه‌ای داشت. مباحث معنانشناسی جرجانی در نظریه نظم را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۲-۱. دلالت نحوی در متن

متن، یک نظام و ساختار زبانی دارد و باید بین واحدهای ساختاری متن ارتباط وجود داشته باشد. همه زبان‌های طبیعی، از واژگانی تشکیل یافته‌اند که شکل و معنا دارند. چنانچه لاینز (۱۳۸۳: ۶۰) در کتاب *معنانشناسی زبان‌شناختی* می‌گوید: «معنای جمله صرفاً به‌وسیله معنای واژگانی که جمله از آن ساخته شود، متعین نمی‌شود، بلکه به ساخت دستوری نیز بستگی دارد». رعایت جنبه نحوی یا کاربرد نحوی هر کلمه در داخل جمله، لازم است. حتی اگر تغییر مکان کلمات در جمله، یعنی تغییر کاربرد نحوی، منجر به تغییر معنا نشود. چنانچه عبدالقاهر می‌گوید:

بدان که نظم چیزی نیست جز اینکه کلامت را آن‌گونه که علم نحو اقتضا می‌کند، بیاوری؛ به قوانین و اصول آن عمل کنی و روش‌هایی را که براساس علم نحو مشخص شده‌است، بشناسی؛ از آن‌ها منحرف نشوی و حدود و مرزهایی که برای تو تعیین شده‌است، حفظ کنی؛ و هیچ‌یک از این حدود را نقض نکنی (جرجانی، ۱۹۸۴: ۸۱).

بنابراین «ارتباط بین کلمات و کاربردهای نحوی کلمات در جمله، ارتباطی معنایی - نحوی است و بین نحو و معنا، همکاری مشترک و ارتباط تنگاتنگی وجود دارد» (نک: حماسه، ۲۰۰۰: ۸۵). بدین ترتیب، جرجانی ارزش زیادی به نحو بخشید.

مقصود او از نحو، قواعد خشکی که به اواخر کلمات و تعیین معرب و مبنی توجه می‌کند، نیست؛ بلکه نحو، نظم است که معانی را کشف می‌کند و به الفاظ، جنبه‌ای مطلوب برای آشکار کردن دلالت و معنی می‌بخشد. جرجانی از رویکردهای خشک نحوی و زبانی انتقاد می‌کند. چنانچه ناقدان قبل از جرجانی در اهتمام به لفظ (شکل) اغراق می‌کردند و مزیت و فضیلت را متعلق به لفظ می‌دانستند؛ به همین دلیل می‌بینم که جرجانی از آنان ایراد می‌گیرد و نظریه نظم را بیان می‌کند (العشماوی، ۱۹۸۴: ۲۹۱).

۲-۲. دلالت یا معنای موقعیتی (معناشناسی کاربردی)

دلالت موقعیتی یا مقام و موقعیت کلمه در متن یا ترتیب کلمه در جمله و ارتباط کلمه با کلمات دیگر، از مباحثی است که جرجانی در کتاب *دلائل الإعجاز* خود مطرح کرده است. این موضوع همان است که در معناشناسی جدید از آن به عنوان بافت زبانی و غیرزبانی یاد می‌کنند. مطابق نظریه بافت زبانی، معنی بر پایه روابط همنشینی و جانشینی بررسی می‌شود. رابطه همنشینی، به روابط موجود میان واژه‌ها و ارتباط یک عنصر زبانی با سایر عناصر تشکیل‌دهنده زبان گفته می‌شود و رابطه جانشینی، رابطه یک کلمه با سایر کلماتی است که می‌تواند به جای آن به کار برده شود یا به عبارت دیگر، جایگزین آن شود. نظریه بافت غیرزبانی، معنا را در ارتباطش با نویسنده، خواننده، مکان، زمان... بررسی می‌کند. جرجانی (۱۹۸۴: ۵۵) نیز تأکید دارد که «اگر به نفس خویش مراجعه کنی، علمی را می‌یابی که هیچ شکی به آن راه نمی‌یابد و آن این است که هیچ نظم و ترتیبی در کلمات نیست مگر اینکه بعضی از این کلمات به بعضی دیگر بپیوندند و بعضی از این کلمات روی بعضی دیگر ساخته شود و کلمه‌ای به سبب وجود کلمه دیگری آورده شود»؛ زیرا نظم مانند «بافتن، ترکیب کردن، قالب‌ریزی، ساختن بنا، تزیین، آراستن و مانند آن است و این موارد، در نظر گرفتن ارتباط اجزا با یکدیگر را ایجاد می‌کند؛ حتی وضع هر کلمه‌ای و گذاشتن آن در جمله، علتی دارد که اقتضا می‌کند این کلمه در همان جا باشد و اگر کلمه در جای دیگری گذاشته شود، درست نیست» (همان: ۴۹). عبدالقاهر معتقد است که لفظ به تنهایی ارزش معنایی ندارد و نمی‌توان لفظ را

جداگانه و به دور از بافت زبانی بررسی کرد. از سوی دیگر، تألیف یا نظم کلام براساس قواعد نحو، اساس صحت ترکیب نیست، بلکه اساس این است که ترکیب در معنا با قواعد ترکیب همخوانی داشته باشد (عکاشه، ۲۰۰۵: ۱۲۴).

۳-۲. دلالت ساختاری

مقصود از دلالت ساختاری، وحدت تألیف بین معنا و لفظ است. «دلالت ساختاری، دلالتی است که از ارتباط بین واحدهای ترکیب یا ترتیب واحدهای ترکیب و براساس قواعدی معین صورت می‌گیرد.» (نک: حبص، ۱۹۹۳: ۶۸۶۷). جرجانی (۱۹۸۴: ۵۲ و ۵۶) تأکید می‌کند:

ترتیب الفاظ و توالی آن براساس نظم خاص، مسئله‌ای نیست که تو آن را با فکر و اندیشه طلب کرده باشی، بلکه مسئله‌ای است که به ناچار به سبب تصور اول، یعنی معنای لفظ به وجود می‌آید؛ زیرا وقتی الفاظ، ظرف‌هایی برای معانی شدند، بی‌شک در موقعیت‌های خود از معانی تبعیت می‌کنند. وقتی واجب شد که یک معنا ابتدا در ذهن ما قرار بگیرد، واجب است لفظی که بر آن معنا دلالت می‌کند مانند آن معنی، در نطق و گفتار نیز اولین باشد... زیرا لفظ در نظم، تابع معناست و کلمات در نطق برحسب نظم و ترتیب آن‌ها در نفس مرتب می‌شوند.

در اینجا مقصود کلمات مفرد نیست بلکه «احکامی است که با تألیف و ترکیب ایجاد می‌شوند» (همان: ۷۲)؛ زیرا الفاظ مفرد، از نظر جرجانی «دارای وضع لغوی هستند و این الفاظ وضع نشده‌اند تا معانی این الفاظ به تنهایی شناسایی شوند، بلکه بدین سبب وضع شده‌اند که بعضی از این الفاظ به الفاظی دیگر بپیوندند» (همان: ۵۳۹). از نگاه او «لفظ به تنهایی و از این حیث که لفظ است» (همان: ۴۸۳) «و بر زبان جاری می‌شود» (همان: ۴۰۹) ارزش و مزیتی ندارد. به همین دلیل، برتری و مزیت فقط در لفظ نیست؛ زیرا طبق دیدگاه جرجانی، الفاظ زمانی مفیدند که براساس نوع خاصی از تألیف با هم ترکیب شوند و حسن و زیبایی کلام به ترتیب کلمات طبق سبک خاصی برمی‌گردد.

معناشناسی جدید نیز تأکید می‌کند که کلمه در ارتباط با کلمات دیگر، دلالت دومی را کسب می‌کند و باید هماهنگی بین معانی و موقعیت مناسب الفاظ در جمله رعایت شود و به این ترتیب کلمه در داخل ترکیب با تأکید به اهمیت هماهنگی و نظم بین عناصر جمله و با توجه به کاربرد دلالتی‌اش، مزیت و فضیلت کسب می‌کند (عبدالجلیل، ۲۰۰۲: ۱۴۹). با این توضیحات کاملاً روشن شد که الفاظ از این حیث که

الفاظ محض‌اند و از این حیث که کلمات مفردند، مزیتی ندارند، بلکه فضیلت و مزیت داشتن و نداشتن الفاظ، در تناسب و هماهنگی معنای لفظ با معنایی است که پس از آن لفظ آمده‌است یا قبل از آن قرار گرفته‌است و آنچه شبیه به آن است و تعلق به لفظ صریح ندارد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۶).

بدین ترتیب، عبدالقاهر به لفظ و معنا را دو لبهٔ جدانشدنی می‌دانست و معتقد بود که مزیت، هم در لفظ است هم در معنا؛ به عقیدهٔ میرحاجی (۱۳۸۹: ۱۶۲)

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عبدالقاهر، نگاه وحدت‌گرای او به موضوع لفظ و معنا است، آن‌گونه که هیچ جدایی و تمایزی میان این دو نمی‌بیند. به اعتقاد او، معنای نیک با صورت و قالب نیک متناسب است. اگر معنایی زیبا جلوه کند، بی‌شک در ظاهر و قالبی زیبا هم جلوه‌گر شده‌است. تفاوت عمده‌ای که میان عبدالقاهر با دیگران وجود داشت، این بود که عبدالقاهر هرچند به ساخت جمله و نظام صورت عبارت اهمیت می‌داد، اما این موضوع را در قالب اهتمام به صورت و لفظ بیان نکرد. او اصلاً ثنویتی میان این دو قائل نبود و آن‌ها را جدا نمی‌دید و معتقد بود که حسن و قبح الفاظ را هم نمی‌بایست جدا از سیاقی که در آن مطرح شده‌اند، ارزیابی کرد؛ جایگاه یک واژه در جمله و در کنار واژه‌های دیگر معنا پیدا می‌کند.

۴-۲. دلالت معنا و معنای معنا

جرجانی (۱۹۸۴: ۲۶۲-۲۶۳) کلام را به دو نوع تقسیم می‌کند:

نوعی که تنها با دلالت لفظ از آن، به مقصود و غرض کلام می‌رسی، و آن وقتی است که می‌خواهی به عنوان مثال، خروج زید را به روش حقیقت، خبر بدهی و می‌گویی: «خَرَجَ زید»؛ یا می‌خواهی از رفتن عمرو خبر بدهی. پس می‌گویی: «عمرو منطلق». نوع دیگر زمانی است که تو تنها با دلالت لفظ به غرض و مقصود نمی‌رسی، اما لفظ، تو را به معنایی که وضع لغوی آن اقتضا می‌کند، رهنمون می‌سازد. سپس برای آن معنا، دلالت دومی را می‌یابی که به واسطهٔ آن، به غرض گوینده می‌رسی. مدار این نوع کلام بر کنایه و استعاره و تمثیل است.

به عبارت دیگر، عبدالقاهر از دلالت لفظ بر معنا و دلالت لفظ بر معنای معنا سخن می‌گوید و یادآور می‌شود:

مقصود از معنا، مفهوم ظاهری لفظ است و همان معنایی است که بدون واسطه به آن

می‌رسی؛ و مقصود از معنای معنا این است که از لفظ، معنایی را می‌فهمی، سپس آن معنا تو را به سوی معنای دیگری سوق می‌دهد و مدار این نوع کلام، بر کنایه و استعاره و تمثیل است (همان).

۳. دلالت تقدیم و تأخیر

اصل در جمله ترتیب است، اما گاهی به سبب غرض و هدفی بلاغی و یا غرضی که مربوط به معناست، کلمه‌ای که مؤخر است، مقدم می‌شود و کلمه‌ای که مقدم است، مؤخر؛ مشروط بر اینکه این تقدیم و تأخیر، خللی در معنا وارد نکند و خلاف قواعد زبانی نباشد. گاهی تقدیم بلیغ‌تر از تأخیر است، مثل تقدیم مفعول بر فعل، تقدیم خبر بر مبتدا، تقدیم ظرف یا حال و استثنا. تقدیم مفعول مانند «زیدا ضربت» که در اینجا ضربه خوردن فقط به زید اختصاص داده شده‌است. تقدیم خبر بر مبتدا مثل «زید قائم» و «قائم زید». تقدیم «قائم» در جمله «قائم زید»، ایستاده بودن زید را اثبات می‌کند و این موضوع را فقط به زید اختصاص می‌دهد، اما تأخیر «قائم» در جمله «زید قائم»، قیام را برای زید اثبات و نفی نمی‌کند و مانع این نیست که قیام به فرد دیگری غیر از زید اسناد داده شود. تقدیم ظرف مثل «إلی المصیر» و «المصیر إلی». جمله اول بر اختصاص امر مصیر (بازگشت) به او دلالت می‌کند و جمله دوم بیانگر این است که مصیر به او و غیر او نیز منتهی می‌شود. تقدیم مفعول بر فعلش که بر اختصاص دلالت می‌کند، مانند آیه شریفه «بَلِّ اللَّهُ فَاعْبُدْ» (زمر: ۶۶). در این آیه شریفه، فقط خداوند متعال به عبادت و پرستش اختصاص یافته‌است، نه غیر او (عکاشه، ۲۰۰۵: ۱۴۵).

تقدیم گاهی برای تخصیص مسند به مسندالیه است، مانند آیه شریفه «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (کافرون: ۶) و گاهی بیانگر این است که کلمه مقدم، خبر است، نه نعت؛ مثل «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (بقره: ۳۶)؛ در این آیه شریفه، «لکم» خبر است. گاهی هم تقدیم برای این است که شوق مخاطب را به مسندالیه برانگیزد؛ مثل گفتار محمد بن وهیب در مدح المعتصم (الاصفهانی، ۱۹۹۴: ۵۲/۱۹):

ثلاثة تشرق الدنيا ببهجتها شمس الضحى و أبو إسحق و القمر

شاهد در اینجا تقدیم مسند «ثلاثة» است (همان: ۱۴۶) و یا مسندالیه را مقدم می‌آوریم تا به شاد کردن مخاطب سرعت ببخشیم، به جهت تفاؤل بر نگران کردن او شتاب کنیم؛ مثل «سعد فی دارک» برای زود شادمان کردن و «السفاح فی دار صدیقک» برای زودتر نگران کردن مخاطب (عرفان، ۱۳۹۳: ۴۱۹/۱-۴۲۰).

۴. دیدگاه عبدالقاهر جرجانی درباره تقدیم و تأخیر

جرجانی معتقد است که ترتیب کلمات در ترکیب، براساس معنا صورت می‌گیرد و بر این نکته تأکید می‌کند که اگر نظم کلمات در جمله براساس معنا نبود، تقدیم و تأخیر، هیچ ارزش دلالتی و معنایی نداشت. «اگر فرض کنیم که از این الفاظی که همان زبان هستند، معنا و دلالتشان را بگیریم، هیچ‌یک از آن‌ها ارزش و شایستگی مقدم شدن بر لفظی دیگر را ندارند و تصور نمی‌شود که در این الفاظ بایستی نظم و ترتیبی باشد» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۵۰).

بنابراین دلالت در شکل و صورت ترکیب تأثیر دارد؛ زیرا گاهی لفظ متأخر، مقدم می‌شود؛ هنگامی که به فایده‌ای از معنا اختصاص یابد و یا به جهت عنایت و توجهی که به آن است، مقدم می‌شود. جرجانی هنگامی که از تقدیم سخن می‌گوید، به اثبات اغراض نحوی و بلاغی و معناشناسی می‌پردازد. وی دو موضع‌گیری مهم درباره تقدیم و تأخیر اتخاذ کرده‌است: اول موضع‌گیری نحوی، و دوم موضع‌گیری بلاغی یا زیبایی‌شناسی است. موضع‌گیری نحوی وی در فرق بین تقدیم فعل و تقدیم اسم در سیاق همزه (همزه استفهام، تقریر، انکار، توبیخ، نفی) و در تقدیم نکره بر فعل تجلی می‌یابد (سلوم، ۱۹۸۳: ۱۳۱).

اما موضع‌گیری بلاغی وی مربوط به تقدیم مسندالیه در خبر، مثبت است، و مستلزم این است که فاعل مورد قصد قرار بگیرد. معنی در این قسم، به دو نوع تقسیم می‌شود:

الف. بر اختصاص دلالت می‌کند، مثل «أنا شفعت فی بابه»؛ یعنی: من درباره او شفاعت کردم. در اینجا قصد تو این است که بر آن فعل، ادعای انحصار و اختصاص کنی، و شبهه و اشتباه را درباره آن از بین ببری. در حقیقت می‌خواهی ادعای کسی که گمان می‌کرده غیر تو آن کار را انجام داده یا غیر تو درباره او فلان نامه را نوشته‌است، رد کنی (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۸) و تقدیم مثل یا غیر که هر دو بر اختصاص دلالت دارند، مثل «مثلک رعی الحقَّ و الحرمة»؛ یعنی: مثل توست که حق و حرمت را نگه می‌دارد (همان: ۱۳۹). این جمله، بر اختصاص دلالت می‌کند؛ یعنی فقط تویی که حق و حرمت را نگه می‌داری.

ب. قسم دوم مسندالیه که بر تأکید دلالت می‌کند و شک و شبهه را از بین می‌برد، مثل «هُوَ يُعْطَى الْجَزِيلَ وَ هُوَ يُحِبُّ الثَّنَاءَ» که مقصود این است که برای شنونده اثبات کنی که عطای فراوان و دوستی ثنا، عادت اوست (همان: ۱۲۹).

در اینجا، موضع بلاغی دیگری وجود دارد که از این دو غرض متمایز گشته، و آن

معنای اهمیت و اهتمام است؛ چنانچه می‌گویی «أعطى الأمير زيداً»، امیر مقدم می‌شود، اگرچه مفعول است و زید فاعل؛ و این بدان جهت است که توجه و اهتمام به امیر بیشتر است. هدف همه این‌ها آن است که عبدالقاهر، با تقدیم، دارای دو موضع‌گیری متمایز است: اول نحوی که مربوط به تقدیم اسم نکره بر فعل است و دوم وجه بلاغی و زیبایی‌شناسی که در اصرار بر معنای تخصیص و تأکید حکم و اهمیت و اهتمام تجلی می‌یابد (سلوم، ۱۹۸۳: ۱۳۱).

از سوی دیگر، جرجانی (۱۹۸۴: ۱۰۶) تقدیم و تأخیر را تحویل (گشتار) برمی‌شمرد و می‌گوید: «لا تزال ترى شعرا يروكك مسمعه و يلفظ ليدك موقعه ثم تنظر فتجد سبب أن راقك و لطف عندك أن قدّم فيه شيء حول اللفظ من مكان إلى مكان»؛ یعنی شعری را می‌بینی که گوشت را می‌نوازد و تأثیری بس لطیف در خاطر بر جای می‌گذارد. آن‌گاه تأمل می‌کنی و درمی‌یابی که علت اینکه آن شعر تو را به وجد آورده و از نظرت بسیار لطیف و زیباست، این است که در آن کلمه‌ای مقدم شده و لفظی از جایی به جای دیگری منتقل شده‌است.

جرجانی با ژرف‌نگری، تقدیم و تأخیر را به همراه ساختار معنایی هر تغییر سطحی ظاهری در ترکیب‌های مختلف بررسی کرده‌است. عبور از ساخت معنایی یا ژرف‌ساخت جمله به ساخت لفظی یا روساخت جمله، همان نظریه دستور گشتاری است که چامسکی در سال ۱۹۵۷ میلادی در کتاب *ساخت‌های نحوی آن را تبیین کرد*. چامسکی بدون توجه به معنی کلام و توضیح روابط اجزای کلام از منظر معنی، تجزیه صوری جمله را بی‌فایده می‌داند و همچون جرجانی، در ساخت جمله، به معنی توجه می‌کند و زبان‌شناسی را از حوزه محدود دستور ساختاری ابتدایی (تجزیه جمله به اجزا) به دستور گشتاری (توجه به رابطه لفظ و معنی) کمال می‌بخشد. او اعلام کرد که هر جمله، دو نوع ساخت دارد: یکی ژرف‌ساخت که روابط معنایی و منطقی اجزای جمله است و دیگر «روساخت» که شکل بیرونی و ظاهری جمله است و این دو الزاماً با هم یکی نیستند. به تغییر و تصرف‌هایی که ژرف‌ساخت را به روساخت تبدیل می‌کند «گشتار» می‌گویند. گشتارهای زبان، پیرو معنی و منطق زبان‌اند و گویندگان از روی شمّ زبانی خود به ارتباط معنایی جمله‌هایی پی می‌برند که روساخت متفاوتی دارند و یا با وجود روساخت مشابه، ژرف‌ساخت آن‌ها متفاوت است (نک: سید قاسم، ۱۳۹۳: ۴۹-۵۰). جرجانی نیز

در کتاب *دلالت الإعجاز* خود مباحثی را به این موضوع اختصاص داده است. از سوی دیگر، ترکیب، اهمیت ویژه‌ای برای اصحاب نظریه زایاگشتاری دارد؛ زیرا آن‌ها نظریه‌شان را براساس تولید جمله‌ها و تبدیل آن‌ها از ژرف‌ساخت به روساخت بیان کرده‌اند. جرجانی نیز توجه زیادی به ترکیب دارد؛ زیرا ترکیب تأثیر زیادی در تبیین سطح دلالتی دارد و صورتی است که ژرف‌ساخت را منعکس می‌کند و مطابق با تغییرات معنایی، شکل و اسلوب دیگری به جمله می‌بخشد (دزهبی، ۲۰۰۸: ۴۰).

۴-۱. نادرست بودن تقسیم تقدیم و تأخیر به مفید و غیرمفید

در باب تقدیم و تأخیر، جرجانی (۱۹۸۴: ۱۱۰-۱۱۱) به نادرست بودن تقسیم تقدیم و تأخیر به مفید و غیرمفید اشاره می‌کند و می‌گوید:

یکی از اشتباهاتی که در تقدیم و تأخیر وجود دارد، این است که تقدیم و تأخیر را به دو بخش تقسیم کرده و تقدیم و تأخیر را در کلامی مفید، و در کلام دیگری غیرمفید دانسته‌اند و علت تقدیم کلمه را هم یک بار عنایت و اهتمام دانسته‌اند و یک بار به جهت اینکه برای شاعر و نویسنده، وسعت و میدانی باشد تا بدین وسیله برای آوردن قافیه و سجع مجال فراوانی باشد... روش کسانی که تقدیم و تأخیر را یکی می‌شمارند، این است که مدعی می‌شوند که این موضوع در تمام احوال، این چنین است، اما آن‌هایی که این موضوع را بینابین قرار می‌دهند، گمان می‌کنند که تقدیم کلمه در بعضی از موارد برای فایده است و در بعضی موارد برای تصرف در لفظ، بدون هیچ فایده و معنایی خاص.

جرجانی به اهمیت تقدیم و تأخیر اشاره می‌کند و بر این موضوع تأکید می‌ورزد که «بین کلمه‌ای که مقدم می‌آید یا کلمه‌ای که مؤخر می‌آید، تفاوت وجود دارد» (همان: ۱۱۱). همین نکته باعث شد جرجانی مبحث تقدیم و تأخیر را از دیدگاه هنری و زیبایی‌شناسی بررسی کند و با موشکافی دقیق و هنری خود، به نکات و اسرار بلاغی این پدیده اشاره ورزد، تا آنجا که در هیچ‌یک از کتاب‌های عالمان پیش از خود، به چنین بررسی دقیق و هنری بر نمی‌خوریم. جرجانی، پیوندی قوی بین هر گونه تغییر ساختاری و معنایی برقرار می‌کند، به طوری که هر گونه تغییر ساختاری در جمله، منجر به تغییر معنا می‌شود.

۴-۲. انواع تقدیم و تأخیر از دیدگاه جرجانی

جرجانی تقدیم و تأخیر را به دو نوع تقسیم می‌کند: اول، تقدیمی که به نیت تأخیر است.

این نوع تقدیم، زمانی صورت می‌گیرد که کلمه با تقدیم، بر همان حکمی که قبل از تقدیم داشته و بر همان اعرابی که پیش از این بوده، باقی می‌ماند، مانند خبر مبتدا آن‌گاه که آن را بر مبتدا مقدم می‌کنی، و نیز مفعول آن‌گاه که آن را بر فاعل مقدم می‌کنی. چنانچه وقتی می‌گویی «منطلق زید» و «ضرب عمراً زید»، کاملاً روشن است که «منطلق» و «عمراً» با تقدیم از آن حکم قبلی خود، خارج نشده‌اند، یعنی «منطلق» همچنان خبر مبتدا و مرفوع است و «عمراً» مفعول به و منصوب است. همان‌طور که وقتی آن‌ها را مؤخر می‌کردی، چنین حکمی داشتند. دوم، تقدیمی که به نیت تأخیر نیست، بلکه به این نیت است که کلمه‌ای را از حکمی به حکمی دیگر انتقال دهی و برایش بابی غیر از باب قبلی‌اش قرار دهی و اعرابی غیر از اعراب قبلی‌اش بدهی. یعنی دو اسمی را می‌آوری که احتمال دارد هر کدام از آن‌ها، مبتدا باشد و اسم دیگر، خبر برای آن باشد. یک بار اسم اول را بر اسم دوم مقدم می‌کنی و بار دیگر اسم دوم را بر اسم اول؛ چنانچه درباره «زید» و «المنطلق» یک بار می‌گویی: «زید المنطلق» و بار دیگر می‌گویی: «المنطلق زید». در این جمله، کلمه «المنطلق» را به این نیت مقدم نیاموردی که بر همان حکمی که قبلاً با تأخیر داشت، باقی بماند و مانند حکم قبلی خود، مبتدا باشد، بلکه هدف این بود که این کلمه را از خبر بودن به مبتدا بودن انتقال دهی. همچنین زید را مؤخر نکردی با این نیت که همچنان مبتدا باشد، بلکه هدف آن بوده که آن را از مبتدا بودن خارج سازی و این اسم را خبر قرار دهی (همان: ۱۰۶-۱۰۷).

در هر دو حالت، تغییر موقعیتی و معنایی وجود دارد؛ زیرا تغییر حاصل از روستاخت، منجر به تغییر در ژرف‌ساخت می‌شود. از سوی دیگر، تعدد صورت‌های معنا، در حقیقت تعدد صورت‌های نظمی است که می‌توان با آن‌ها معانی را بیان کرد. «نوع دوم تقدیم، ارتباط مستقیمی با دلالت دارد؛ زیرا این تقدیم، منجر به نقل کلمه مقدم از باب نحوی به باب دیگری می‌شود. به عبارت دیگر، معنای نحوی آن تغییر می‌کند، اما در نوع اول، معنای نحوی آن تغییر نمی‌کند؛ زیرا موقعیت آن در ذهن متکلمان محفوظ است و فقط محل آن بنا بر قرینه اعراب تغییر کرده است» (علی، ۲۰۰۷: ۳۳۲).

۵. حالات تقدیم و تأخیر از دیدگاه جرجانی

جرجانی حالات تقدیم و تأخیر را در سیاق و بافت‌های متنوعی نهاده و دقیق آن‌ها را شرح

و تحلیل کرده‌است؛ از جمله این سیاق‌ها عبارت‌اند از: تقدیم و تأخیر در سیاق اثبات، تقدیم و تأخیر در سیاق نفی، تقدیم و تأخیر در سیاق قصر، تقدیم و تأخیر در سیاق استفهام. در اینجا، ما فقط تقدیم و تأخیر در سیاق نفی و اثبات را از دیدگاه جرجانی بررسی کرده‌ایم.

۱-۵. تقدیم و تأخیر در سیاق نفی

۱-۱-۵. تقدیم فعل بر فاعل و تأخیر آن

جرجانی (۱۹۸۴: ۱۲۴) دربارهٔ تقدیم فعل بر فاعل و تأخیر آن در جمله‌های منفی، معتقد است که وقتی فعل بر فاعل مقدم می‌شود، بر نفی وقوع فعل دلالت می‌کند. «در جملهٔ ما قلتُ هذا، فعلی را از خودت نفی می‌کنی که معلوم نیست انجام شده باشد». به عبارت دیگر، ممکن است این فعل به وقوع پیوسته باشد و ممکن است به وقوع نپیوسته باشد، و شک و تردید دربارهٔ وقوع فعل وجود دارد، اما با گفتن «ما قلتُ هذا» وقوع فعل را نفی می‌کنی. با این حال، کوچک‌ترین تغییر گشتاری در همین ترکیب، باعث ایجاد ترکیب جدیدی می‌شود؛ مثلاً «ما أنا قلتُ هذا». «وقتی می‌گویی ما أنا قلتُ هذا، فعلی را از خود نفی می‌کنی که ثابت شده به وقوع پیوسته‌است» (همان: ۱۲۴). ترکیب دوم بر اختصاص دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، در این جمله، فاعل، به نفی فعل از آن اختصاص یافته‌است. این موضوع بیانگر آن است که فعل بدون هیچ شک و تردیدی به وقوع پیوسته، اما شک دربارهٔ فاعل است. جرجانی برای تبیین این نکته، طبق عادت خود مثال‌ها و شواهد بسیاری می‌آورد.

او با این توضیحات ثابت می‌کند که «زبان عربی برای تأکید کلمه و تخصیص نقش دلالی آن، به روش‌های ساختاری متوسل می‌شود و با تغییر ترکیب جمله، زمینهٔ تعامل آزادانه را با ساختارهای زبانی فراهم می‌کند» (ابودیب، ۱۹۸۷: ۳۰۹). به عبارت دیگر، جرجانی بر این نکته تأکید می‌کند که هر گونه تغییری در ساختار جمله، منجر به تغییر معنا می‌شود. درس معناشناسی جدید هم تأکید می‌کند که «تغییراتی که در روستاخت صورت می‌گیرد با تغییرات معنایی همراه است و نقش گشتار در ربط بین نقش دلالی و روستاخت تجلی می‌یابد» (الفاسی الفهری، ۱۹۸۲: ۲۱/۱).

جرجانی (۱۹۸۴: ۱۲۵) به همین اندازه اکتفا نمی‌کند، بلکه این ترکیب‌ها را به صورت مختلف درمی‌آورد تا بین ترکیب‌ها و ساختارهای درست و نادرست تمییز قائل شود؛

چنانچه این موضوع را در مباحث زبان‌شناسی جدید می‌بینیم. جرجانی بر ضرورت مراعات اصل درستی و صحت معنای ساختارهای مختلف تأکید می‌کند. اصحاب نظریه زایا-گشتاری نیز مانند جرجانی، اصطلاح جملات درست و نادرست را به کار برده‌اند و «به مسائلی مانند انطباق جمله‌ها با قواعد جمله‌سازی صحیح زبان معیار، دستوری بودن جمله‌ها توجه ویژه‌ای نموده‌اند» (نک: مولانا، ۱۳۹۲: ۲۵).

۵-۲. تقدیم فعل بر مفعول و تأخیر آن

جرجانی به بررسی اسرار دلالی و معنایی تقدیم فعل بر مفعول و تأخیر آن می‌پردازد و ترکیب‌ها و ساختارهای زبانی مختلفی را مثال می‌زند؛ با تغییر جای مفعول و فعل، ساختار اصلی این ترکیب‌ها را تغییر می‌دهد و با بررسی تحلیلی دقیق ساختارهای نحوی، به تفاوت‌های معنایی این ترکیب‌ها اشاره می‌کند. «اگر بگویی "ما ضربت زیداً"، فعل را مقدم می‌آوری و معنای آن این است که تو نفی می‌کنی که ضربی از تو بر زید واقع شده باشد. تو برای نفی و اثبات، معنایی غیر از این را قائل نیستی و معنی را مبهم و محتمل باقی نمی‌گذاری» (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۶). سپس ساختار این ترکیب را براساس قاعده گشتاری تغییر می‌دهد تا ترکیب گشتاری «ما زیداً ضربت» بر اختصاص دلالت کند. «اما اگر بگویی "ما زیداً ضربت" مفعول به را مقدم کردی و معنای آن این است که ضربه‌ای از تو بر انسانی واقع شده، و گمان رفته‌است که آن انسان، زید است؛ در اینجا تأخیر مفعول در جمله ما زیداً ضربت بر اختصاص دلالت می‌کند (همان). درباره جار و مجرور هم جرجانی (همان) می‌گوید: «حکم جار و مجرور در تمام مواردی که ذکر کردیم، مانند حکم اسم منصوب است».

خلاصه اینکه روساخت براساس نقشه دلالی و معنایی طراحی شده در ذهن و براساس مقتضیات بافت زبانی و غیرزبانی، و نیز موقعیت متکلم و مخاطب شکل می‌گیرد و بدین ترتیب، هماهنگی و تناسب مطلق بین ژرف‌ساخت در سطح دلالت و روساخت در سطح ساختار به وجود می‌آید (ابودی، ۱۹۸۷: ۳۱۰).

۵-۳. تقدیم عنصر «کل» بر تکواژ و تأخیر آن

جرجانی به نکات لطیف و زیبایی معنای ترکیب زبانی متأثر از تغییرات سبک‌شناسی توجه کرده: امثال خلیل، سیبویه، ابوعمیده، زجاج، ابن سراج، ابوعلی فارسی، زبیدی، ابن‌جنی، ابن‌فارس، ابن‌وهب به دلالت عموم و شمول لفظ «کل» اشاره کرده‌اند، اما از حدود

دلالت واژه و تعیین موقعیت اعرابی آن فراتر نرفته‌اند به جز فراء که به بررسی «کل» در سیاق نفی و اثبات پرداخته‌است، بدون اینکه با عملیات گشتاری و تقابلی، به بررسی اسرار معنایی و بافتی و موقعیتی مؤثر در کل بپردازد» (دزه‌یی، ۲۰۰۸: ۹۹).

اما جرجانی در باب «کل» مباحث بی‌سابقه‌ای مطرح می‌کند و با جدا ساختن انواع سیاق‌های «کل» و آوردن شاهد‌های زبانی بلیغ، به بررسی و تحلیل «کل» می‌پردازد و یادآور می‌شود که اگر «کل» بر تکواژ نفی مقدم شود، نفی، تمام افراد را در بر می‌گیرد و بر عموم نفی دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی «کل» در ابتدای کلام می‌آید و نفی روی آن بنا می‌شود، بر سیطره دلالت شمول نفی بر تمام اجزا و افراد نفی دلالت می‌کند، اما اگر عنصر «کل» مؤخر بیاید، بر نفی دلالت عموم تأکید می‌کند. جرجانی این ساختار را در حالت اول با شمول نفی و در حالت دوم با نفی شمول تعبیر کرده و با آوردن مثال‌های مختلف، به تبیین دلالت کل پرداخته‌است (نک: جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۷۸-۲۷۹).

۲-۵. تقدیم و تأخیر در سیاق اثبات

۱-۲-۵. تقدیم خبر معرفه و تأخیر آن

بسیاری از علمای نحو پیش از جرجانی، بین خبر معرفه مقدم و مؤخر، به دنبال فرق معنایی نبودند، بلکه با بیان این حکم که هر دو حالت یکی است و از نظر معنایی فرقی با هم ندارند، به اشتباه افتادند. دلیل نخست، سخن سیبویه (۱۹۸۳: ۴۹/۱-۵۰) درباره تقدیم خبر معرفه و تأخیر آن است، آنجا که می‌گوید: «اگر اسم و خبر، معرفه باشد، می‌توانی هر کدام را که خواستی فاعل و مرفوع قرار بدهی و اسم دیگر را منصوب کنی. چنانچه می‌گویی: "کان أخوک زیداً" و "کان زید صاحبک"» اما دلیل دوم، سخن خود جرجانی (۱۹۸۴: ۱۸۷) است: گاهی این صورت در بعضی از مسائل این باب با هم اشتباه می‌شود تا آنجا که چنین تصور می‌شود که دو اسم معرفه آن‌گاه که مبتدا و خبر واقع شوند، از نظر تقدیم و تأخیر با هم اختلافی ندارند. از مواردی که باعث ایجاد این پندار می‌شود، سخن نحویان است در باب کان، مبنی بر اینکه اگر دو اسم معرفه‌ای با هم جمع شوند، مخیری هر کدام را که خواستی، اسم و دیگری را خبر قرار دهی. مانند جمله «کان زید أخاک» و «کان أخوک زیداً» که در اینجا تصور می‌شود برابری دو اسم در معرفه بودن، مستلزم این است که از نظر معنی فرقی نمی‌کند که اول با این اسم و دوم با

آن آغاز کنی. حتی بعضی گمان کرده‌اند که اگر مبتدا و خبر، هر دو معرفه باشند، ترتیبی که بین مبتدا و خبر ادعا می‌شود و موقعیتی که برای مبتدا و خبر از نظر تقدیم و تأخیر وضع می‌شود، ساقط می‌شود و از بین می‌رود.

در حالی که روابط موقعیتی در روساخت جمله‌های عربی، نقش مؤثری در تعیین معنا دارد (سیرل، ۱۹۷۹: ۱۴۰) چراکه ترتیب عناصر ساختاری، حساسیت زیادی دارد و هر گونه تغییر در این ساختارها، باعث ایجاد تغییرات اساسی در معانی می‌شود (ابوموسی، ۱۹۷۹: ۱۷۵) و این نکته‌ای است که جرجانی آن را به اثبات رسانده‌است و به فرق لطیف و زیبا بین خبر معرفه مقدم و خبر معرفه مؤخر (معرفه به الف و لام، اضافه یا علمیت) اشاره می‌کند.

۲-۲-۵. تقدیم فاعل بر فعل

جرجانی در تقدیم فاعل بر فعلش، بر تحقق دو غرض دلالتی و معنایی تأکید می‌کند:

۱-۲-۲-۵. تخصیص

مقصود آن است که فعل، فعلی است که با آن می‌خواهی بر یک فرد تصریح کنی و آن را مخصوص همان فرد (فاعل) قرار دهی و چنین تصور می‌کنی که فقط او فاعل آن فعل است نه دیگری (نک: الفراء، ۱۹۸۰: ۴۲۳-۴۲۴؛ ابن عقیل، ۱۹۸۶: ۴۶۵/۱) مانند «زید قد فعل» و «أنا فعلت» و «أنت فعلت» که تقدیم فاعل بر اختصاص دلالت می‌کند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۲۸-۱۲۹).

۲-۲-۲-۵. تنبیه و تأکید

جرجانی درباره این نوع از جملات می‌گوید:

در این نوع، قصد با این معنی و مقصود، یعنی معنای اختصاص، متوجه فاعل نیست، بلکه قصد تو این است که برای شنونده اثبات کنی که او این کار را انجام داده‌است و او را از شک و تردید بازداری... برای مثال، در جمله «هو يعطی الجزیل» منظور تو این نیست که بگویی من معتقدم که در اینجا کسی غیر از او بخشش فراوان نمی‌کند، و نیز نمی‌خواهی به انسان دیگری تعریض بزنی و شأن و منزلت او را پایین‌تر از ممدوح خودت قرار دهی و بگویی که این شخص مانند او عطا نمی‌کند، بلکه می‌خواهی در ذهن شنونده تثبیت شود که بخشش فراوان و مدح و ثناء، عادت اوست و می‌خواهی این معنا در ذهن شنونده جای بگیرد (همان: ۱۲۹).

علاوه بر این، جرجانی تأکید می‌کند که «تقدیم مبتدا، بر تأکید خبر و تقویت حکم دلالت

می‌کند و در وعده و ضمانت و مدح و ثنا کاربرد بیشتری دارد» (همان: ۱۳۳ و ۱۳۴).

۳-۲-۵. تقدیم اسم نکره بر فعل و تأخیر آن

جرجانی (همان: ۱۴۳) به فاعل نکره می‌پردازد و تبیین می‌کند که غرض دلالتی و معنایی از تقدیم اسم نکره، به تعیین جنس فاعل یا هیئت فاعل برمی‌گردد. وقتی می‌گویی: «رجلٌ جاءنی»، این جمله صحیح نیست، مگر اینکه بخواهی به مخاطب خبر بدهی کسی که نزد تو آمده، مرد است نه زن، و تو این سخن را به کسی می‌گویی که می‌دانسته شخصی به نزد تو آمده‌است، اما اگر مقصودت این معنی نباشد، باید بگویی: «جاءنی رجلٌ» یعنی فعل را مقدم بیاوری.

۴-۲-۵. تقدیم مثل و غیر

در باب تقدیم مثل و غیر، جرجانی بر این نکته تأکید می‌کند که تقدیم مثل و غیر، بر اختصاص دلالت دارد. جرجانی برای تبیین این موضوع، مثال‌های زیادی می‌آورد:

مِثْلُکَ یُثْنِی الْحُزْنَ عَنِ صَوْبِهِ وَ یَسْتَرِدُّ الدَّمْعَ عَنِ غَرْبِهِ

(العکبری، ۱۹۷۷: ۲۱۷/۱)

مثل تو مثل کسی است که ابر پربران غم و اندوه را از ریزش بازمی‌دارد و مانع ریزش اشک می‌شود... حکم «غیر» نیز اگر مقدم بیاید، این چنین است. برای نمونه، جمله «غیری یفعل ذلک» یعنی غیر من آن کار را می‌کند و مقصود این است که من، آن کار را نمی‌کنم (همان، ۱۳۸-۱۳۹).

۶. نتیجه

برخلاف زبان‌شناسان جدید که هر کدام به یک بخش از زبان توجه کرده‌اند، عبدالقاهر جرجانی در مباحث معناشناسی، فقط به یک جنبه از زبان توجه نکرده‌است. عبدالقاهر به ساختار کلام، مبانی دستور زایا-گشتاری، وحدت بین لفظ و معنا (مباحث فرمالیستی)، بافت زبانی و غیرزبانی و... اهتمام ورزیده و معتقد است در فرایند فهم و بررسی متن باید به همه این عناصر توجه کرد. در باب تقدیم و تأخیر، جرجانی اعتقاد دارد که بین کلمه‌ای که مقدم می‌آید یا کلمه‌ای که مؤخر می‌آید، از نظر معنایی تفاوت هست. وی با بررسی تحلیلی دقیق ساختارهای نحوی، به تفاوت‌های معنایی این ترکیب‌ها اشاره می‌کند. همین موضوع باعث شد جرجانی مبحث تقدیم و تأخیر را از دیدگاه هنری و زیبایی‌شناسی بررسی کند و با بررسی دقیق و هنری خود، به نکات و اسرار بلاغی این پدیده اشاره کند.

تا آنجا که در هیچ‌یک از کتاب‌های علمای قبل از او، به چنین بررسی دقیق و هنری‌ای بر نمی‌خوریم.

جرجانی پیوندی قوی بین هر گونه تغییر ساختاری و معنایی برقرار می‌کند و تأکید دارد که هر گونه تغییر ساختاری در جمله، منجر به تغییر معنا می‌شود. مباحث معناشناسی جدید هم اذعان دارد تغییراتی که در روساخت صورت می‌گیرد، با تغییرات معنایی همراه است و نقش گشتار در ربط بین نقش دلالی و روساخت تجلی می‌یابد.

جرجانی تقدیم را به دو نوع تقسیم می‌کند؛ تقدیمی که به نیت تأخیر است و تقدیمی که به نیت تأخیر نیست؛ یعنی دو اسمی را می‌آوری که احتمال دارد که هر کدام از آن‌ها، مبتدا باشد و اسم دیگر خبر برای آن باشد. یک بار اسم اول را بر اسم دوم مقدم می‌کنی و بار دیگر اسم دوم را بر اسم اول. جرجانی تأکید می‌کند که در هر دو حالت، تغییر موقعیتی و معنایی وجود دارد؛ زیرا تغییر حاصل از روساخت، منجر به تغییر در ژرف‌ساخت می‌شود. ملاحظه می‌شود که نوع دوم تقدیم، ارتباط مستقیمی با دلالت دارد؛ زیرا این تقدیم منجر به نقل کلمهٔ مقدم از باب نحوی به باب دیگری می‌شود؛ به عبارت دیگر، معنای نحوی‌اش تغییر می‌کند، ولی در نوع اول، معنای نحوی‌اش تغییر نمی‌کند.

جرجانی از طریق عملیات گشتاری و تقابلی، به بررسی اسرار معنایی و بافتی و موقعیتی مؤثر در تقدیم و تأخیر می‌پردازد و تأکید می‌کند که ترتیب عناصر ساختاری، حساسیت بسیاری دارد و هر گونه تغییر در این ساختارها باعث ایجاد تغییرات اساسی در معانی می‌شود.

منابع

ابن عقیل الهمدانی (۱۹۸۶)، شرح ابن عقیل، تحقیق محیی‌الدین عبدالحمید، بغداد، مطبعة منیر، دارالفکر.
ابوموسی، محمد (۱۹۷۹)، دلالات التراکیب، دراسة بلاغیة، طبعه ۱، القاهرة، دارالعلم للطباعة.
ابودیب، کمال (۱۹۸۷)، فی البنية الايقاعیة للشعر العربی، طبعه ۳، بغداد، طباعة و نشر دارالشؤون الثقافیة العامة.

الاصفهانى، ابوالفرج (۱۹۹۴)، الأغانى، مجلد ۱۹، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴)، دلائل الإعجاز، تعلیق ابوفهر محمود محمد شاکر، القاهرة، مکتبه الخانجی.
حبلس، محمد یوسف (۱۹۹۳)، أثر الوقف على الدلالة التركیبیة، القاهرة، دارالثقافة.
حماسة، محمد عبداللطیف (۲۰۰۰)، النحو و الدلالة، القاهرة، دارالشروق.

دزهیی، دلخوش جارالله حسین (۲۰۰۸)، *الثنائیات المتغایرة فی کتاب دلائل الإعجاز لعبدالقاهر الجرجانی*، اردن، داردجله.

سلوم، سامر (۱۹۸۳)، *نظرية اللغة و الجمال فی النقد العربی، اللادقیة، دارالحوار*.

سیبویه (۱۹۸۳)، *الکتاب*، تحقیق عبدالسلام هارون، طبعه ۳، عالم الکتب.

سیدقاسم، لیلا و روحالله هادی (۱۳۹۳)، «بررسی همانندی‌های نظریات عبدالقاهر جرجانی در کاربردشناسی زبان و نقشگرایی هلیدی»، *ادب پژوهی*، شماره ۲۵، ص ۱۱۱-۱۲۹.

سیرل، جون (۱۹۷۹)، «تشومسکی و ثورته اللغویة»، *مجلة الفكر العربی*، العدد ۸-۹، السنة الاولى، بیروت، مطبعة المتوسط.

عبدالجلیل، منقور (۲۰۰۲)، *علم الدلالة، أصوله و مباحثه فی التراث العربی*، دمشق، اتحاد الکتب العرب.

عرفان، حسن (۱۳۹۳)، *کرانه‌ها، شرح فارسی کتاب مختصر المعانی*، جلد اول، قم، هجرت.

العشماوی، محمد زکی (۱۹۸۴)، *قضايا النقد الأدبی بین القديم و الحدیث*، بیروت، دارالنهضة العربیة للطباعة و النشر.

عکاشه، محمود (۲۰۰۵)، *التحلیل اللغوی فی ضوء علم الدلالة*، طبعه ۱، مصر، دارالنشر للجامعات.

العکبری، ابوالبقاء (۱۹۷۷)، *شرح دیوان متنبی*، مجلد ۱ و ۲، تصحیح مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دارالمعرفة.

الفاسی الفهری، عبدالقاهر (۱۹۸۲)، *اللسانیات و اللغة العربیة نماذج ترکیبیه و دلالیة*، بغداد، دارالشؤون الثقافیة العامة.

الفراء (۱۹۸۰)، *معانی القرآن*، بیروت، عالم الکتب.

لاینز، جان (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان شناختی*، ترجمه حسین واله، تهران، واله.

علی، محمد محمد یونس (۲۰۰۷)، *المعنی و ظلال المعنی*، بیروت، دارالمدار الإسلامی.

میرحاجی، حمیدرضا (۱۳۸۹)، «مبانی زیبایی‌شناسی متن در زبان عربی»، *پژوهشنامه زبان‌ها و ادبیات*، شماره ۱، ص ۱۷۸-۱۴۹.

مولانا، تهمنه (۱۳۹۲)، «نوام چامسکی»، *مجلة کارآفرینان*، شماره ۱۰۰، ص ۲۴-۲۵.